

Jurisprudential Model of Market Regulation and Economic Vulnerability Reduction within the Framework of Imami Shi'i Fiqh

Seyyed Kazem Mousavi¹, Mohammad Rohani Moghadam^{2*}, Maryam Aqai Bejestani³

1. Department of Jurisprudence and Principles of Islamic Law, Se.C., Islamic Azad University, Semnan, Iran.
2. Department of Jurisprudence and Principles of Islamic Law, Se.C., Islamic Azad University, Semnan, Iran.
3. Department of Jurisprudence and Principles of Islamic Law, Se.C., Islamic Azad University, Semnan, Iran.

ARTICLE INFORMATION

Article Type: Original Research

Pages: 267-285

Article history:

Received: 27 Mar 2026

Edition: 05 May 2026

Accepted: 16 Jan 2026

Published online: 22 Jun 2026

Keywords:

Market Regulation, Imami Shi'i fiqh, Economic Vulnerability, Maslahat, Hoarding, Price-Setting (Tas'ir), Nafi al-Sabil.

Corresponding Author:

Mohammad Rohani Moghadam

Address:

Iran, Semnan, Islamic Azad University, Se.C., Department of Jurisprudence and Principles of Islamic Law.

Orchid Code:

0000-0001-8619-507X

Tel:

09125326536

Email:

Rohani@iau.ac.ir

ABSTRACT

Background and Aims: This study aims to explain the theoretical foundations and extract the operational mechanisms of market regulation within the framework of Imamiyyah jurisprudence, while proposing a structural model to reduce economic vulnerability.

Materials and Methods: This research adopts a descriptive-analytical approach. The data are qualitative and were collected through note-taking (library research).

Ethical Considerations: In this paper, the authenticity of the texts, integrity, and honesty in citation have been strictly observed.

Findings: The findings indicate that the Imamiyyah jurisprudential model possesses a nature of “market-oriented with expert-based supervision.” This means that under normal conditions, it is based on the principle of dominion (*Sultanah*), freedom of contract, and the presumption of validity (*Asalat al-Sahhah*). These findings were derived from an interpretive jurisprudential analysis of Imami (Shi'i) legal sources—including the Qur'an, Sunnah, and the opinions of jurists—through which the general principles governing transactions were extracted. They were then examined using a functional-institutional analysis to compare how these principles regulate the market under both normal and crisis conditions.

Conclusion: Such intervention can be realized through expanding the scope of hoarding (*Ihtikar*) to include essential commodities, permitting price-fixing (*Tas'ir*) under conditions of exploitation, revitalizing the institution of *Hisbah* within modern regulatory structures, countering monopolies, and ensuring balance in adhesion and electronic contracts.

Cite this article as:

Mousavi, S-K; Rohani Moghadam, M; Aqai Bejestani, M. *Jurisprudential Model of Market Regulation and Economic Vulnerability Reduction within the Framework of Imami Shi'i Fiqh*. Economic Jurisprudence Studies. 2026.



فصلنامه مطالعات فقه اقتصادی، دوره هشتم، شماره دوم، تابستان ۱۴۰۵

مدل فقهی تنظیم بازار و کاهش آسیب پذیری اقتصادی در چارچوب فقه امامیه

سید کاظم موسوی^۱، محمد روحانی مقدم^{۲*}، مریم آقایی بجستانی^۳

۱. گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد سمنان، دانشگاه آزاد اسلامی، سمنان، ایران.
۲. گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد سمنان، دانشگاه آزاد اسلامی، سمنان، ایران.
۳. گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد سمنان، دانشگاه آزاد اسلامی، سمنان، ایران.

چکیده

زمینه و هدف: تنظیم بازار و کاهش آسیب‌پذیری اقتصادی اقشار ضعیف، یکی از مهم‌ترین چالش‌های حکمرانی در جوامع معاصر است. هدف این پژوهش، تبیین مبانی نظری و استخراج سازوکارهای عملیاتی تنظیم بازار در چارچوب فقه امامیه و ارائه مدلی ساختاری برای کاهش آسیب‌پذیری اقتصادی است.

مواد و روش‌ها: مقاله حاضر توصیفی تحلیلی است. مواد و داده‌ها نیز کیفی است و از فیش‌برداری در گردآوری مطالب و داده‌ها استفاده شده است.

ملاحظات اخلاقی: در این مقاله، اصالت متون، صداقت و امانت‌داری رعایت شده است.

یافته‌ها: یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که مدل فقهی امامیه ماهیتی «بازارمحور تحت نظارت مصلحت‌سنج» دارد؛ بدین معنا که در شرایط عادی بر اصل سلطنت، آزادی قراردادها و اصله‌الصحه استوار است، اما در صورت بروز عسرت عمومی یا اخلال در عدالت معاوضی، با اتکا به قواعدی چون لاضرر، نفی غرر، حرمت اکل مال به باطل، منع کنز و ربا و قاعده نفی سبیل، مداخله تنظیم‌گرانه حاکمیت را مشروع و بلکه لازم می‌داند. این یافته‌ها از تحلیل استنباطی - فقهی متون امامیه (کتاب، سنت، اقوال فقیهان) و استخراج قواعد عام حاکم بر معاملات به‌دست آمده و سپس با روش تحلیل کارکردی - نهادی، کارکرد این قواعد در تنظیم بازار در شرایط عادی و بحرانی مقایسه شده است.

نتیجه: این مداخله می‌تواند در قالب گسترش دامنه احتکار به کالاهای حیاتی، جواز تسعیر در شرایط اجحاف، احیای نهاد حسبه در ساختارهای نظارتی مدرن، مقابله با انحصارات و تضمین توازن در قراردادهای الحاقی و الکترونیک تحقق یابد.

اطلاعات مقاله

نوع مقاله: پژوهشی

صفحات: ۲۶۷-۲۸۵

سابقه مقاله:

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۱/۰۷

تاریخ اصلاح: ۱۴۰۵/۰۲/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۳/۲۶

تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۰۴/۰۱

واژگان کلیدی:

تنظیم بازار، فقه امامیه، آسیب‌پذیری اقتصادی، مصلحت، احتکار، تسعیر، نفی سبیل.

نویسنده مسئول:

محمد روحانی مقدم

آدرس پستی:

ایران، سمنان، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد سمنان، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی.

تلفن:

09125326536

کد ارکید:

0000-0001-8619-507X

پست الکترونیک:

Rohani@iau.ac.ir

۱. مقدمه

مناسبات بازار در هر نظام اقتصادی بر پایه نوعی تعادل میان آزادی فعالیت‌های اقتصادی و ضرورت حفظ نظم عمومی شکل می‌گیرد. مسئله مداخله دولت در تنظیم بازار به عنوان یکی از مهم‌ترین ابزارهای حفظ ثبات اقتصادی و جلوگیری از اختلال در نظام توزیع کالا و خدمات مطرح می‌شود. در اقتصاد ایران نیز طی دهه‌های اخیر، پدیده‌هایی همچون تورم مزمن، نوسانات ارزی و شکل‌گیری رفتارهای سوداگرانه در برخی بازارها، موجب افزایش آسیب‌پذیری اقتصادی به‌ویژه برای دهک‌های پایین جامعه شده است. این وضعیت ضرورت بازاندیشی در سازوکارهای تنظیم بازار را بیش از پیش برجسته می‌کند. در این میان، نظام حقوقی و فقهی اسلام به ویژه فقه امامیه، با برخورداری از مجموعه‌ای از قواعد و اصول فقهی، ظرفیت قابل توجهی برای تحلیل و ارائه الگوهای تنظیم‌گرانه در حوزه اقتصاد دارد. هرچند در نگاه نخست، برخی قواعد فقهی مانند قاعده «الناس مسلطون علی اموالهم» بر آزادی تصرفات اقتصادی و مالکیت خصوصی تأکید دارند، اما در کنار این اصل، قواعدی همچون قاعده لاضرر، منع احتکار، قاعده مصلحت و نیز احکام حکومتی، امکان مداخله حاکم اسلامی برای جلوگیری از ضررهای عمومی و برقراری عدالت اقتصادی را فراهم می‌سازند.

با وجود گسترش پژوهش‌ها در حوزه اقتصاد اسلامی و فقه معاملات، بررسی منسجم مسئله «تنظیم بازار» در چارچوب فقه امامیه هنوز با خلأهای نظری مواجه است. بخش قابل توجهی از مطالعات موجود، یا به تحلیل کلی اصول اقتصاد اسلامی و مباحثی همچون مالکیت، آزادی اقتصادی و عدالت توزیعی پرداخته‌اند، یا به‌طور

پراکنده برخی نهادهای فقهی مانند احتکار، تسعیر و نظارت حاکم را بررسی کرده‌اند. در مقابل، کمتر پژوهشی کوشیده است این قواعد و نهادهای فقهی را در قالب یک چارچوب منسجم برای «تنظیم‌گری بازار» و مدیریت آسیب‌های اقتصادی معاصر تحلیل کند. به‌ویژه در زمینه پیوند میان قواعد فقهی کلاسیک و مسائل نوپدیدمانند تورم مزمن، نوسانات شدید بازار و افزایش آسیب‌پذیری اقتصادی اقشار کم‌درآمد، هنوز ادبیات پژوهشی منسجم و نظام‌مندی شکل نگرفته است. از این رو، یکی از خلأهای مهم در ادبیات موجود، فقدان الگویی تحلیلی است که بتواند از دل قواعد فقه امامیه، چارچوبی منسجم برای تبیین حدود آزادی بازار و قلمرو مداخله حاکمیت در شرایط اختلال اقتصادی ارائه دهد. بسیاری از پژوهش‌های پیشین یا بر اصل آزادی معاملات و کارکرد خودتنظیمی بازار تأکید کرده‌اند، یا بر ضرورت مداخله دولت در شرایط خاص تمرکز داشته‌اند، اما کمتر به تبیین نسبت و تعامل این دو رویکرد در قالب یک مدل نظری واحد پرداخته‌اند.

از این منظر، یکی از چالش‌های مهم در تحلیل فقهی اقتصاد، تعیین حدود و قلمرو مداخله حاکمیت در بازار است؛ به گونه‌ای که از یک سو اصل آزادی معاملات و مالکیت خصوصی مخدوش نشود و از سوی دیگر، مصالح عمومی جامعه و امنیت اقتصادی اقشار آسیب‌پذیر مورد حمایت قرار گیرد. این مسئله به‌ویژه در شرایط بحران اقتصادی اهمیت بیشتری می‌یابد، زیرا در چنین وضعیتی ممکن است رفتارهای سودجویانه برخی از فعالان اقتصادی به اختلال در نظام توزیع کالاهای اساسی و افزایش نابرابری‌های اقتصادی منجر شود. در این چارچوب، بررسی ظرفیت‌های

شود، فقه امامیه با اتکا به قواعد ثانویه و احکام حکومتی، امکان مداخله گسترده حاکمیت در تنظیم بازار را فراهم می‌سازد. از این رو، بازخوانی این ظرفیت‌های فقهی می‌تواند زمینه طراحی الگویی کارآمد برای کاهش آسیب‌پذیری اقتصادی و تقویت عدالت در نظام توزیع منابع را فراهم آورد.

۲. مواد و روش‌ها

مقاله حاضر توصیفی تحلیلی است. مواد و داده‌ها نیز کیفی است و از فیش‌برداری در گردآوری مطالب و داده‌ها استفاده شده است.

۳. ملاحظات اخلاقی

در این مقاله، اصالت متون، صداقت و امانت‌داری رعایت شده است.

۴. یافته‌ها

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که مدل فقهی امامیه ماهیتی «بازارمحور تحت نظارت مصلحت‌سنج» دارد؛ بدین معنا که در شرایط عادی بر اصل سلطنت، آزادی قراردادهای و اصالةالصحة استوار است، اما در صورت بروز عسرت عمومی یا اخلال در عدالت معاوضی، با اتکا به قواعدی چون لاضرر، نفی غرر، حرمت اکل مال به باطل، منع کنز و ربا و قاعده نفی سبیل، مداخله تنظیم‌گرانه حاکمیت را مشروع و بلکه لازم می‌داند.

۵. بحث

تبیین مدل فقهی تنظیم بازار و راهکارهای کاهش آسیب‌پذیری اقتصادی، در گام نخست مستلزم ایضاح مفهومی متغیرهای کلیدی و بازخوانی بنیان‌های نظری است که نسبت میان آزادی‌های فردی و مصالح عمومی را در عرصه اقتصاد تبیین می‌کنند. مفهوم «تنظیم بازار»^۱ در

فقه امامیه برای ارائه یک مدل تنظیم‌گرانه که بتواند میان آزادی اقتصادی و ضرورت مداخله دولت تعادل برقرار کند، از اهمیت نظری و عملی قابل توجهی برخوردار است.

در حوزه اقتصاد اسلامی و فقه معاملات، برخی پژوهش‌ها به‌طور غیرمستقیم به مسئله تنظیم بازار و نقش حاکمیت در جلوگیری از اختلالات اقتصادی پرداخته‌اند. برای نمونه، شهید محمدباقر صدر در کتاب اقتصادنا با تبیین ساختار اقتصاد اسلامی، ضمن پذیرش اصل آزادی اقتصادی در چارچوب شریعت، بر نقش دولت اسلامی در جلوگیری از ظلم اقتصادی و برقراری عدالت اجتماعی تأکید می‌کند (صدر، ۱۴۲۴). این اثر اگرچه به‌طور مستقیم به مسئله تنظیم بازار نمی‌پردازد، اما چارچوب نظری مهمی برای فهم حدود مداخله دولت در اقتصاد اسلامی فراهم می‌سازد. همچنین سید محمود هاشمی شاهرودی در پژوهش‌های فقهی خود درباره احتکار و نظارت حاکم بر بازار، با بررسی ادله فقهی منع احتکار و وظایف حاکم اسلامی، نشان می‌دهد که در شرایطی که رفتارهای اقتصادی موجب ضرر عمومی شود، حاکم اسلامی می‌تواند برای تنظیم بازار و جلوگیری از اخلال در نظام توزیع کالاها مداخله کند (هاشمی شاهرودی، ۱۳۸۳). مسئله اصلی این پژوهش آن است که مدل مطلوب فقه امامیه برای تنظیم‌گری بازار با هدف کاهش آسیب‌پذیری اقتصادی، به‌ویژه در میان دهک‌های پایین جامعه، چیست و این مدل بر چه مبانی فقهی استوار است. فرضیه تحقیق آن است که اگرچه در فقه امامیه اصل اولیه بر آزادی تصرفات اقتصادی و حاکمیت اراده در معاملات است، اما در شرایطی که استمرار این آزادی‌ها به ضرر عمومی یا اختلال در عدالت اقتصادی منجر

^۱ Market Regulation

حقوق اقتصادی معاصر، برآیند گذار از رویکردهای اقتصاد کلاسیک به اقتصادهای مبتنی بر رفاه و عدالت است. در لایه نخست این مفهوم، باید میان دو استراتژی متمایز یعنی «قیمت‌گذاری دستوری» و «نظارت ساختاری» تفکیک قائل شد. قیمت‌گذاری دستوری که در ادبیات فقهی از آن به «تسعیر» تعبیر می‌شود، به معنای دخالت مستقیم و آمرانه قدرت عمومی در تعیین بهای کالا و خدمات است. فقهای امامیه بر اساس مبانی اولیه و با استناد به سنت نبوی، اصل را بر آزادی اراده در عقود و عدم مداخله حاکم در قیمت‌ها نهاده‌اند؛ چنان‌که در روایات معتبر تأکید شده است که ثبات یا تغییر قیمت‌ها تابعی از اراده الهی و نظامات طبیعی بازار (عرضه و تقاضا) است (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۷، ۴۳۱). با این حال، نظارت ساختاری رویکردی فراتر از قیمت‌گذاری محض است؛ این الگو بر اصلاح مناسبات تولید و توزیع، ممانعت از رفتارهای انحصارگرایانه و صیانت از رقابت منصفانه تمرکز دارد. از منظر فقهی، این نوع تنظیم‌گری با تکالیف نهاد «حسبه» در صیانت از نظام معیشتی جامعه قرابت دارد؛ چرا که محتسب وظیفه داشت با هرگونه اقدام مخل به نظم بازار از جمله غش در معامله، تدلیس و تلقی رکیب مقابله کند تا سلامت ساختاری بازار حفظ گردد (ماوردی، ۱۴۰۶، ۲۴۰).

در لایه‌ای عمیق‌تر، تحلیل «آسیب‌پذیری اقتصادی» در فقه امامیه با مفاهیمی نظیر فقر، مسکنت و استضعاف مالی گره خورده است که مستقیماً با آرمان «عدالت اجتماعی» در نظام اسلامی پیوند می‌یابد. در منظومه فقهی، فقیر و مسکین نه به عنوان مفاهیمی انتزاعی، بلکه به عنوان کنشگرانی تعریف می‌شوند که به دلیل نقص در توانمندی‌های مالی، قادر به تأمین

نیازهای اساسی و معیشت متعارف خود (حد الکفاف) نیستند (طباطبایی یزدی، ۱۴۰۹، ج ۲، ۱۸). آسیب‌پذیری اقتصادی در این معنا، به معنای ناپایداری در دسترسی به کالاهای حیاتی در اثر تلاطم‌های بازار است. از دیدگاه تحلیل‌گران فقهی، دولت اسلامی نه تنها به عنوان ناظر، بلکه به عنوان ضامن معیشت عمومی شناخته می‌شود. شهید صدر با تبیین نظریه «تأمین اجتماعی»، معتقد است که حاکمیت باید با استفاده از منابع عمومی و ابزارهای تنظیم‌گری، شکاف‌های ناشی از نوسانات اقتصادی را پوشش دهد تا طبقات فرودست دچار فرسایش معیشتی نشوند (صدر، ۱۴۲۴، ۶۱۸). بنابراین، تنظیم بازار در این مدل، یک اقدام صرفاً فنی نیست، بلکه ابزاری برای تحقق عدالت معاوضی و توزیعی است تا اطمینان حاصل شود که نوسانات قیمتی منجر به محرومیت اقشار آسیب‌پذیر از نیازهای بنیادین نمی‌گردد.

پیشینه پژوهش در آرای فقهای امامیه نشان‌دهنده یک سیر تطوری از نگرش‌های مضیق و موضوع‌محور به سمت رویکردهای موسع و مصلحت‌محور است. فقهای متقدم همچون شیخ طوسی، با اتکا به اصل سلطنت و احترام به مالکیت خصوصی، مداخله دولت در قیمت‌گذاری را جز در موارد ضرورتِ قصوی و اجحاف فاحش فروشندگان، جایز نمی‌دانستند (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۲، ۱۹۵). در این دوره، احتکار نیز غالباً به کالاهای محدودی (غلات اربعه) منحصر می‌شد که حیات ابتدایی جامعه به آن‌ها وابسته بود. اما با پیچیدگی نظامات اقتصادی و ظهور بازارهای نوین، فقهای معاصر قرائت‌های پویاتری ارائه داده‌اند. امام خمینی (ره) با توسعه مفهوم ضرورت و مصلحت عمومی، دایره شمول احتکار را به

۵-۱-۱. اصل اولیه سلطنت و اصاله

الصحة: بررسی قلمرو قاعده‌ی «الناس

مسلطون علی اموالهم» در بازار

نخستین اصل بنیادین در نظام اقتصادی فقه امامیه، قاعده سلطنت است که با عبارت مشهور «الناس مسلطون علی اموالهم» شناخته می‌شود.

این قاعده که از مهم‌ترین مستندات فقهی آزادی تصرفات اقتصادی محسوب می‌شود، دلالت بر آن دارد که هر فرد نسبت به مال خود اختیار دارد و

می‌تواند در چارچوب قواعد شرعی در آن هرگونه تصرف مشروع انجام دهد. فقهای امامیه این قاعده را از جمله قواعد امضایی دانسته‌اند؛ به این معنا

که شارع مقدس، یک سیره عقلایی رایج در میان انسان‌ها را که همان حق تصرف مالک در مال خویش است، تأیید و امضا کرده است (نراقی،

۱۴۱۷، ج ۲، ۳۶۶). از این منظر، قاعده سلطنت در حقیقت بیانگر اصل آزادی اقتصادی در فقه اسلامی است و مبنای مشروعیت بسیاری از

معاملات و فعالیت‌های اقتصادی به شمار می‌رود. بر اساس این اصل، مالک حق دارد مال خود را نگهداری کند، آن را به فروش برساند، اجاره دهد،

بخشد یا در قالب‌های مختلف معاملاتی از آن بهره‌برداری کند. همچنین مالک می‌تواند درباره زمان عرضه کالا، طرف معامله و حتی قیمت

پیشنهادی خود تصمیم بگیرد، زیرا اصل بر آن است که تصرف مالک در مال خویش مشروع و معتبر است مگر آنکه دلیلی شرعی بر محدودیت

آن وجود داشته باشد. به همین دلیل، بسیاری از فقها قاعده سلطنت را یکی از مبانی اصلی اعتبار معاملات در فقه دانسته‌اند و آن را پشتوانه‌ای

برای آزادی مبادله در بازار تلقی کرده‌اند (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۲، ۲۶۴).

تمامی کالاهای مورد نیاز و ضروری جامعه تسری داده و تصریح کرده‌اند که حاکم اسلامی در صورت بروز اختلال در نظام توزیع، حق مداخله،

اجبار به فروش و حتی تعیین نرخ عادلانه را دارد (موسوی خمینی، ۱۴۲۱، ج ۱، ۵۰۶). این دیدگاه در آثار سایر فقهای معاصر نیز تقویت شده است؛ به

گونه‌ای که بر ضرورت مداخله حاکمیت در شرایط «جنگ اقتصادی» و تورم‌های لجام‌گسیخته تأکید شده و قیمت‌گذاری به عنوان یکی از ابزارهای

واجب برای حفظ نظام (واجب نظامی) تلقی گردیده است (مکارم شیرازی، ۱۴۲۵، ج ۲، ۴۵۰).

این تطور فکری نشان می‌دهد که فقه امامیه، تنظیم‌گری بازار را تابعی از متغیر زمان و مکان و در راستای صیانت از کيان جامعه اسلامی و کاهش آسیب‌پذیری توده‌ها می‌داند.

۵-۱-۲. اصول اولیه و تخصیص‌های فقهی

در مناسبات بازار

تحلیل فقهی سازوکارهای تنظیم بازار در فقه امامیه مستلزم شناخت دقیق نسبت میان قواعد اولیه حاکم بر معاملات و استثنائاتی است که در

شرایط خاص می‌تواند آزادی اقتصادی را محدود سازد. فقه معاملات در اندیشه امامیه بر مجموعه‌ای از اصول بنیادین استوار است که

مهم‌ترین آن‌ها اصل سلطنت بر اموال، اصاله الصحة در معاملات و آزادی اراده متعاملین است. با این حال، این اصول مطلق و نامحدود نیستند و

در مواردی که اعمال آن‌ها موجب اختلال در نظم اقتصادی یا ورود ضرر به جامعه شود، قواعد ثانویه و مصلحت‌محور می‌توانند دامنه آن‌ها را محدود

کنند. از این رو، فهم دقیق نسبت میان این اصول و استثنائات، نقش مهمی در تبیین مدل فقهی تنظیم بازار و کاهش آسیب‌پذیری اقتصادی ایفا می‌کند.

برای مثال، اگر گروهی از تجار به طور هماهنگ از عرضه کالای اساسی خودداری کنند یا با ایجاد انحصار در بازار، قیمت‌ها را به طور غیرمعتارف افزایش دهند، چنین رفتاری گرچه در ظاهر نوعی تصرف در مال شخصی محسوب می‌شود، اما در عمل می‌تواند به اختلال در نظام توزیع کالا، افزایش فشار معیشتی بر مصرف‌کنندگان و آسیب به عدالت اقتصادی بینجامد. در چنین شرایطی، نمی‌توان به طور مطلق به قاعده سلطنت استناد کرد، زیرا این قاعده اساساً برای حمایت از تصرفات مشروع طراحی شده است، نه برای توجیه رفتارهایی که به زیان جامعه تمام می‌شود. بر همین اساس، بسیاری از فقها معتقدند که حاکم اسلامی در مواردی که اعمال سلطنت مالکانه موجب اختلال در نظم اقتصادی یا ورود ضرر گسترده به جامعه شود، می‌تواند در بازار مداخله کند. این مداخله ممکن است در قالب‌هایی مانند جلوگیری از احتکار، الزام به عرضه کالاهای ضروری، مقابله با انحصار یا حتی تنظیم قیمت در شرایط بحرانی صورت گیرد (خمینی، ۱۴۰۹، ج ۲، ۴۷۰). چنین مداخلاتی در واقع نقض اصل سلطنت محسوب نمی‌شوند، بلکه تفسیر صحیحی از حدود آن به شمار می‌آیند؛ زیرا سلطنت مالکانه از آغاز در چارچوب قواعد عدالت، منع ضرر و حفظ مصالح عمومی تعریف شده است.

در نتیجه، قاعده «الناس مسلطون علی اموالهم» را باید یکی از ارکان اساسی آزادی اقتصادی در فقه امامیه دانست، اما این آزادی در ذات خود دارای حدود و قیودی است که از دل سایر قواعد فقهی و اهداف کلی شریعت استخراج می‌شود. به بیان دیگر، فقه امامیه از یک سو حق مالکیت و آزادی تصرفات اقتصادی را به رسمیت می‌شناسد

در کنار قاعده سلطنت، اصل «اصاله الصحه» نیز به عنوان یکی از قواعد مهم در حوزه معاملات مطرح است. بر اساس این اصل، هرگاه درباره صحت یا فساد یک معامله تردید وجود داشته باشد، اصل بر صحت آن است مگر آنکه دلیل معتبری بر بطلان آن اقامه شود (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۲، ۲۹۲). این قاعده نقش مهمی در تثبیت اعتماد در روابط اقتصادی و تسهیل جریان معاملات ایفا می‌کند؛ زیرا اگر بنا باشد هر معامله‌ای به صرف احتمال وجود اشکال، با تردید مواجه شود، امنیت حقوقی بازار از میان خواهد رفت و روابط اقتصادی دچار اختلال می‌شود. از این رو، اصاله الصحه نوعی پیش‌فرض اعتمادآفرین در معاملات ایجاد می‌کند و به استحکام قراردادها و کاهش نزاع‌های حقوقی کمک می‌نماید.

با وجود این، قلمرو قاعده سلطنت مطلق و بی‌قید نیست. فقهای امامیه تصریح کرده‌اند که اعمال این حق نباید موجب اضرار به دیگران یا اختلال در مصالح عمومی شود. به بیان دیگر، سلطنت مالک بر مال خود در چارچوب قواعد کلی شریعت معنا پیدا می‌کند و نمی‌توان آن را به گونه‌ای تفسیر کرد که به تضییع حقوق دیگران بینجامد. از همین رو، در فقه اسلامی قواعدی همچون قاعده لاضرر، قاعده منع ظلم و اصل رعایت مصلحت عمومی به عنوان محدودکننده‌های قلمرو سلطنت مطرح شده‌اند (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷، ج ۱، ۲۵۴).

این محدودیت به ویژه در فضای بازار و روابط اقتصادی جمعی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. در بازار، تصمیم اقتصادی یک فرد ممکن است صرفاً یک تصمیم شخصی به نظر برسد، اما در واقع می‌تواند آثار گسترده‌ای بر دیگران داشته باشد.

سازوکارهای الزام‌آور وضع کند. به بیان دیگر، اگرچه اصل سلطنت و آزادی تصرف در اموال به عنوان قاعده اولیه پذیرفته شده است، اما این اصل مطلق نیست و در مرز «عدم اضرار» متوقف می‌شود.

فقه‌های متأخر تصریح کرده‌اند که هرگاه اعمال حق مالکیت موجب ضرر نوعی و قابل اعتنا برای جامعه شود، آن حق در محدوده ضرری محدود می‌گردد (موسوی بجنوردی، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ۲۶۷). در فضای بازار، این امر مصادیق روشنی دارد؛ از جمله احتکار کالاهای اساسی در شرایط کمبود، ایجاد انحصار مؤثر در عرضه، تبانی برای افزایش قیمت یا دستکاری مصنوعی سازوکار عرضه و تقاضا. در این موارد، رفتار اقتصادی در ظاهر مبتنی بر اختیار مالکانه است، اما در واقع منجر به «ضرر عمومی» و اختلال در نظم توزیعی جامعه می‌شود. چنین ضرری، به دلیل گستره و آثار سیستمی آن، از سطح ضرر شخصی فراتر رفته و عنوان «اضرار به جامعه» می‌یابد.

از منظر فقه حکومتی، هنگامی که ضرر به سطح عمومی و ساختاری برسد، حاکم اسلامی نه تنها مجاز، بلکه مکلف به مداخله است. این مداخله می‌تواند در قالب الزام به عرضه کالا، شکستن انحصار، جلوگیری از امتناع از فروش، یا حتی تعیین قیمت عادلانه در شرایط اجحاف و بحران صورت گیرد. بدین ترتیب، قاعده لاضرر به مثابه یک «سوپاپ تنظیم فشار بازار» عمل می‌کند؛ هرگاه آزادی اقتصادی به تولید آسیب اجتماعی بینجامد، این قاعده به عنوان معیار مداخله فعال می‌شود (کلینی، ۱۴۰۷، ۲۹۴؛ انصاری، ۱۴۱۵، ۳۷۲؛ خمینی، ۱۴۰۹، ۴۶۲).

نکته تحلیلی اساسی در بررسی قاعده لاضرر آن است که این قاعده، در منطق فقه امامیه، به

و آن را پایه‌ای برای شکل‌گیری بازار و فعالیت‌های اقتصادی قرار می‌دهد، و از سوی دیگر اجازه نمی‌دهد این حق به ابزاری برای اضرار به دیگران یا اختلال در عدالت اقتصادی تبدیل شود. از همین رو، فهم دقیق قلمرو قاعده سلطنت در بازار مستلزم توجه هم‌زمان به دو بعد «آزادی مالکانه» و «مسئولیت اجتماعی مالکیت» است؛ دو بعدی که در کنار یکدیگر چارچوب متوازن اقتصاد در فقه امامیه را شکل می‌دهند.

۵-۱-۲. قاعده لاضرر و تحدید

آزادی‌های اقتصادی: تحلیل نقش ضرر

عمومی در توجیه مداخله دولت

یکی از بنیادین‌ترین قواعد حاکم بر نظام حقوقی اسلام که در تحدید آزادی‌های اقتصادی نقش محوری ایفا می‌کند، قاعده «لاضرر و لاضرار فی الاسلام» است. این قاعده که مستند به حدیث نبوی مشهور و نقل شده در منابع معتبر حدیثی از جمله *وسائل الشیعه* است (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۷، ۳۴۰)، بر نفی هرگونه حکم یا رفتاری دلالت دارد که مستلزم ورود ضرر ناروا به اشخاص یا جامعه باشد. در تلقی اصولی فقه‌های امامیه، لاضرر نه صرفاً یک توصیه اخلاقی، بلکه قاعده‌ای حکومتی و ناظر به تنظیم روابط اجتماعی است که می‌تواند حتی اطلاق ادله اولیه را در موارد ضرری تخصیص بزند.

تحلیل دقیق‌تر نشان می‌دهد که قاعده لاضرر دارای دو کارکرد اساسی در حوزه اقتصاد است، نخست، کارکرد «سلبی» یعنی نفی مشروعیت رفتارهایی که در چارچوب ظاهری حق مالکیت یا آزادی قراردادها انجام می‌شوند اما منجر به زیان قابل توجه برای دیگران می‌گردند؛ و دوم، کارکرد «ایجابی - تنظیمی» که به حاکم اسلامی اجازه می‌دهد برای دفع ضرر عمومی،

جامعه»، بلکه یک حق اجتماعی شده تلقی می‌کند که مشروعیت اعمال آن وابسته به عدم اخلاص در نظم عمومی و عدالت توزیعی است (صدر، ۱۴۲۴، ۳۴۵؛ خمینی، ۱۴۰۹، ۴۷۰).

از منظر نظری، اینجا یک تحول مهم در فهم فقه اقتصادی رخ می‌دهد، آزادی اقتصادی در فقه امامیه آزادی مسئولانه است، نه آزادی مطلق. تفاوت این نگاه با برخی قرائت‌های لیبرالی از اقتصاد در این است که در آن قرائت‌ها، اصل بر حداکثرسازی اختیار فردی است مگر در موارد استثنایی؛ اما در فقه امامیه، اختیار اقتصادی از آغاز در درون شبکه‌ای از ارزش‌های هنجاری مانند عدالت، عدم ضرر، منع ظلم و رعایت مصلحت عمومی قرار دارد (صدر، ۱۴۲۴، ۳۳۷؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۷، ۲۵۹). بنابراین، محدودیت‌هایی که در این چارچوب بر رفتار اقتصادی تحمیل می‌شود، محدودیت‌هایی استثنایی و بی‌مبنا نیستند، بلکه ناشی از طبیعت اجتماعی خود حق مالکیت‌اند.

افزون بر این، باید توجه داشت که «ضرر عمومی» در این بحث صرفاً به معنای زیان مستقیم و فوری نیست، بلکه شامل زیان‌های تدریجی، غیرمستقیم و ساختاری نیز می‌شود. برای مثال، ممکن است احتکار یا انحصار در یک مقطع کوتاه، تنها به افزایش قیمت یک کالا منجر شود، اما در سطح کلان، همان رفتار موجب تشدید تورم انتظاری، کاهش اعتماد عمومی به بازار، برهم خوردن امنیت روانی جامعه و سقوط بیشتر طبقات ضعیف به زیر خط فقر گردد. در این سطح، ضرر دیگر یک حادثه فردی نیست، بلکه به یک اختلال سیستمی تبدیل می‌شود. هنر قاعده‌لاضرر در فقه حکومتی این است که ظرفیت مداخله برای پیشگیری از همین اختلالات سیستمی را فراهم

معنای نفی اصل مالکیت خصوصی یا انکار آزادی‌های اقتصادی نیست؛ بلکه کارکرد اصلی آن، قرار دادن این آزادی‌ها در چهارچوب عدالت اجتماعی و جلوگیری از تبدیل حق فردی به ابزار اضرار جمعی است. به تعبیر دیگر، فقه امامیه اصل را بر مشروعیت تملک، تصرف و مبادله قرار می‌دهد و از رهگذر قواعدی همچون اصل سلطنت و اصله‌الصحة، برای کنش اقتصادی اشخاص اعتبار اولیه قائل است؛ اما این اعتبار، اعتباری مطلق و رها از هر قید اجتماعی نیست (نجفی، ۱۴۰۴، ۲۶۴؛ انصاری، ۱۴۱۵، ۱۲۰). هر جا که اعمال این حق، از دایره انتفاع مشروع شخصی عبور کرده و به ورود ضرر نوعی، گسترده یا ساختاری به دیگران بینجامد، فقه با توسل به قاعده لاضرر، از استمرار چنین رفتاری جلوگیری می‌کند (حکیم، ۱۴۰۴، ۳۴۰).

بر همین اساس، باید میان دو سطح از مالکیت تفکیک کرد، یکی مالکیت به عنوان حق فردی و دیگری مالکیت به عنوان نهاد اجتماعی. در سطح نخست، مالک حق دارد در مال خود تصرف کند، آن را نگه دارد، بفروشد، اجاره دهد یا از منافع آن بهره‌برداری کند؛ امری که در فقه با قاعده «الناس مسلطون علی أموالهم» بیان شده است (حر عاملی، ۱۴۰۹، ۳۰۹). اما در سطح دوم، همین مالکیت درون یک شبکه اجتماعی و اقتصادی معنا پیدا می‌کند و آثار آن از شخص مالک فراتر می‌رود. در بازار، تصمیم یک مالک یا یک بنگاه ممکن است تنها یک تصمیم خصوصی به نظر برسد، اما در عمل می‌تواند بر قیمت‌ها، دسترسی عمومی به کالاهای اساسی، قدرت خرید مصرف‌کنندگان و حتی امنیت معیشتی اقشار ضعیف اثر بگذارد. از این منظر، فقه امامیه مالکیت را نه یک «حق منزوی و بریده از

پیشگیرانه دارند و از شکل‌گیری ساختارهای ناعادلانه در بازار جلوگیری می‌کنند. غرر در اصطلاح فقهی به معاملاتی اطلاق می‌شود که با نوعی ابهام، خطر، عدم قطعیت یا فقدان شفافیت اساسی در مورد موضوع معامله، مقدار، اوصاف یا امکان تسلیم آن همراه باشند؛ به گونه‌ای که یکی از طرفین معامله نسبت به ماهیت واقعی تعهد یا نتیجه اقتصادی قرارداد، آگاهی کافی و اطمینان عقلایی نداشته باشد. مستند اصلی این قاعده، حدیث مشهور «نهی النبی عن بیع الغرر» است که در منابع معتبر فقهی نقل شده و مورد پذیرش فقهای امامیه قرار گرفته است (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۲، ۳۹۰). فقها با تحلیل این روایت، به این نتیجه رسیده‌اند که شارع مقدس با منع معاملات غرری در پی آن است که از بروز نزاع، تضییع حقوق و سوءاستفاده در روابط اقتصادی جلوگیری کند. تحلیل دقیق‌تر نشان می‌دهد که منع غرر، در حقیقت یک اصل بنیادین در جهت «شفافیت ساختاری بازار» است. بازار سالم بازاری است که در آن اطلاعات اساسی درباره کالا، قیمت، شرایط معامله و تعهدات طرفین به صورت روشن و قابل فهم در اختیار معامله‌کنندگان قرار گیرد. هرگاه یکی از طرفین با اتکا به برتری اطلاعاتی یا پنهان‌سازی واقعیت‌ها اقدام به انعقاد قرارداد کند، تعادل قراردادی مختل می‌شود و زمینه بهره‌کشی اقتصادی فراهم می‌گردد. فقه امامیه با منع غرر، عملاً نوعی الزام به افشای اطلاعات اساسی و پرهیز از ابهام زیان‌بار را در ساختار معاملات نهادینه کرده است. به بیان دیگر، این قاعده صرفاً یک حکم عبادی یا شکلی نیست، بلکه ابزاری برای تضمین عدالت قراردادی و جلوگیری از انتقال ناعادلانه ثروت است.

می‌کند؛ به بیان دیگر، لاضرر فقط علاج ضرر پس از وقوع نیست، بلکه می‌تواند مبنای پیشگیری از رفتارهایی باشد که احتمال عقلایی قوی برای تولید زیان گسترده دارند (حکیم، ۱۴۰۴، ۳۴۲؛ صدر، ۱۴۲۴، ۳۵۱).

در نتیجه، قاعده لاضرر را باید یکی از محوری‌ترین پایه‌های نظری «تنظیم‌گری مشروع» در فقه امامیه دانست. این قاعده نشان می‌دهد که فقه اسلامی از یک سو اصل بازار و مالکیت خصوصی را به رسمیت می‌شناسد و از سوی دیگر، اجازه نمی‌دهد این اصول به پوششی برای استثمار، اجحاف و اخلال در معیشت عمومی بدل شوند. از این جهت، لاضرر صرفاً یک قاعده فقهی محدود در ابواب خاص نیست، بلکه یک اصل سامان‌دهنده نظم اقتصادی عادلانه است که دولت اسلامی می‌تواند با اتکا به آن، در شرایط بحران، کمبود، اجحاف و اخلال در نظام توزیع، مداخله خود را از حیث شرعی توجیه و از حیث اجتماعی ضروری سازد (خمینی، ۱۴۰۹، ۴۶۵؛ صدر، ۱۴۲۴، ۳۵۸). به همین دلیل، این قاعده در طراحی مدل فقهی کاهش آسیب‌پذیری اقتصادی، نقشی بنیادی دارد؛ زیرا میان «حفظ آزادی‌های مشروع اقتصادی» و «حمایت از عدالت اجتماعی و معیشت عمومی» توازن برقرار می‌کند.

۵-۱-۳. حرمت غرر و اکل مال به باطل: نقش شفافیت در کاهش آسیب‌پذیری معاملات.

در کنار قاعده لاضرر، یکی دیگر از اصول بنیادین در فقه معاملات که نقش مهمی در تضمین سلامت بازار و کاهش آسیب‌پذیری اقتصادی ایفا می‌کند، قاعده حرمت غرر و منع اکل مال به باطل است. این دو اصل، به‌ویژه در عرصه روابط قراردادی و مبادلات اقتصادی، کارکردی

اساسی در موضوع معامله، قرارداد غرری و در نتیجه غیرمعتبر تلقی شود. ترکیب این دو قاعده، یک نظام نظارتی دوگانه ایجاد می‌کند، یکی ناظر به شفافیت و دیگری ناظر به مشروعیت.

کارکرد اقتصادی این دو اصل را می‌توان در قالب «صیانت از اعتماد عمومی در بازار» تحلیل کرد. اعتماد، سرمایه نامرئی هر نظام اقتصادی است؛ اگر مردم اطمینان نداشته باشند که معاملات بر پایه شفافیت و مشروعیت انجام می‌شود، مشارکت اقتصادی کاهش یافته و هزینه‌های نظارتی و مبادله افزایش می‌یابد. فقه امامیه با منع غرر و اکل مال به باطل، در واقع بنیان‌های اخلاقی و حقوقی اعتماد بازار را تقویت می‌کند و از این طریق به پایداری اقتصادی یاری می‌رساند.

۲-۵. سازوکارهای فقهی تنظیم‌گری در

شرایط بحران (آسیب‌زدایی)

در مواجهه با بحران‌های اقتصادی، نظام فقهی امامیه از حالت ایستای احکام اولیه خارج شده و با اتکا به ظرفیت‌های پویای خود، سازوکارهایی را برای صیانت از معیشت عمومی و کاهش آسیب‌پذیری دهک‌های پایین جامعه فعال می‌کند. این مبحث به بررسی این موضوع می‌پردازد که چگونه ابزارهای سنتی فقهی در مواجهه با پیچیدگی‌های بازار مدرن بازتعریف می‌شوند تا بتوانند توازن از دست رفته میان عرضه و تقاضا را بازیابی کنند.

۲-۵-۱. بازخوانی فقهی نهی از احتکار،

از کالاهای سنتی تا نیازهای عمومی

عصر حاضر

احتکار به عنوان یکی از بارزترین رفتارهای مخل نظم بازار، همواره در فقه مورد نکوهش بوده است؛ اما چالش اصلی در عصر حاضر، تبیین قلمرو موضوعی آن است. در فقه کلاسیک، مشهور

اهمیت این قاعده در شرایط اقتصادی معاصر حتی پررنگ‌تر می‌شود؛ به‌ویژه در بازارهای پیچیده‌ای که با ابزارهای مالی نوین، قراردادهای چندلایه یا سازوکارهای مبهم قیمتی همراه‌اند. در چنین فضایی، عدم شفافیت می‌تواند منجر به تحمیل ریسک‌های نامتعارف بر مصرف‌کنندگان یا سرمایه‌گذاران خرد شود و در نهایت، آسیب‌پذیری اقتصادی آنان را افزایش دهد. بر این اساس، قاعده منع غرر ظرفیت آن را دارد که مبنای فقهی مقررات الزام‌آور در حوزه شفافیت اطلاعات، افشای ریسک، استانداردسازی قراردادها و مقابله با شروط ناعادلانه قرار گیرد.

در کنار منع غرر، قاعده حرمت اکل مال به باطل نیز یکی از اصول کلیدی حاکم بر روابط اقتصادی در فقه امامیه است. قرآن کریم در آیه «لا تأکلوا أموالکم بینکم بالباطل» (نساء، ۲۹) هرگونه تملک و تحصیل مال از طریق غیرمشروع، فریبکارانه یا مبتنی بر ظلم را ممنوع اعلام کرده است. فقها با استناد به این آیه، قاعده‌ای عام استخراج کرده‌اند که هرگونه نقل و انتقال مالی که فاقد مبنای مشروع عقلایی یا مبتنی بر فریب، تقلب، تدلیس، کم‌فروشی و سوءاستفاده باشد، باطل و غیرمعتبر است (طباطبایی یزدی، ۱۴۰۹، ج ۱، ۴۴۹).

تفاوت ظریف اما مهم میان منع غرر و منع اکل مال به باطل در این است که غرر بیشتر ناظر به «ساختار قرارداد» و وضعیت اطلاعاتی طرفین است، در حالی که اکل مال به باطل ناظر به «ماهیت مشروع یا نامشروع انتقال ثروت» است. ممکن است قراردادی از نظر شکلی روشن باشد، اما هدف یا نتیجه آن تحصیل مال از طریق نامشروع باشد؛ در این صورت، تحت شمول اکل مال به باطل قرار می‌گیرد. از سوی دیگر، ممکن است قصد طرفین مشروع باشد، اما به دلیل ابهام

استوار است. شیخ طوسی با صراحت اعلام می‌دارد که حاکم حق تعیین قیمت ندارد، حتی اگر قیمت‌ها به شدت افزایش یابد، زیرا تحدید قیمت، تصرف در مال غیر بدون رضایت اوست (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۲، ۱۹۵). با این حال، تحلیل دقیق‌تر نشان می‌دهد که این عدم جواز، مشروط به «عادی بودن شرایط بازار» است. در شرایط بحرانی که بازار با پدیده «شکست» مواجه شده و عرضه و تقاضا تحت تأثیر رفتارهای سوداگرانه از تعادل خارج می‌شود، دیدگاه‌های نوین فقهی مداخله را ضروری می‌دانند. مکارم شیرازی معتقد است هرگاه فروشنندگان با سوءاستفاده از انحصار یا شرایط اضطراری، قیمتی اجحاف‌آمیز (فوق العاده غبنی) تعیین کنند که تحمل آن برای عامه مردم میسر نباشد، حاکم نه تنها مجاز، بلکه مکلف به تسعیر است تا از اختلال نظام و نابودی قدرت خرید دهک‌های پایین جلوگیری کند (مکارم شیرازی، ۱۴۲۵، ج ۲، ۴۵۰). در واقع، تسعیر در این مقام، ابزاری برای استقرار «عدالت معاوضی» است؛ جایی که حاکمیت با تعیین «نرخ عادلانه»، مانع از آن می‌شود که حق مالکیت فردی به وسیله‌ای برای سلب حق حیات اقتصادی دیگران تبدیل شود.

۵-۲-۳. قاعده مصلحت و احکام حکومتی، تنظیم‌گری منعطف در ید حاکم اسلامی

بنیادی‌ترین ابزار فقه امامیه برای مدیریت بحران‌های اقتصادی، بهره‌گیری از «احکام حکومتی» بر پایه «قاعده مصلحت» است. احکام حکومتی، مقرراتی موقتی و مقطعی هستند که حاکم اسلامی برای اداره امور جامعه و در راستای حفظ مصالح عمومی وضع می‌کند. برخلاف احکام اولیه که ثابت هستند، این احکام ماهیتی

متقدمین بر اساس نصوص خاصه، موضوع احتکار را محدود به غلات اربعه (گندم، جو، خرما، کشمش) و روغن حیوانی می‌دانستند (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۲، ۴۸۱). این نگاه حصرگرایانه، ریشه در ساختار بسیط اقتصاد در سده‌های نخستین اسلامی داشت که در آن معیشت توده‌ها صرفاً به همین اقلام وابسته بود. اما با تحلیل غایی احکام، مشخص می‌شود که فلسفه تحریم احتکار، پیشگیری از «تنگی و عسرت بر مسلمانان» (الضیق علی المسلمین) است. بر این اساس، فقهای معاصر با تکیه بر ملاک حکم، قائل به تعمیم موضوعی احتکار شده‌اند. امام خمینی (ره) با رویکردی حکومتی تصریح می‌کنند که هرگاه نگهداری و عدم عرضه هر کالایی که مورد نیاز مبرم جامعه است (سواء كان من الأقوات أو غیرها) موجب اختلال در نظام معیشت و عسرت عمومی گردد، حاکم اسلامی موظف به مداخله و اجبار به فروش است (موسوی خمینی، ۱۴۲۱، ج ۱، ۵۰۶). این بازخوانی نشان‌دهنده گذار از «نص‌گرایی موضوعی» به «مصلحت‌گرایی حکمی» است؛ به گونه‌ای که امروزه مصادیقی چون دارو، اقلام بهداشتی، نهاده‌های دامی و حتی ارز و مسکن نیز می‌توانند در زمره موضوعات احتکار قرار گیرند، چرا که عدم عرضه آن‌ها مستقیماً امنیت اقتصادی و سلامت افشار آسیب‌پذیر را هدف قرار می‌دهد.

۵-۲-۲. چالش قیمت‌گذاری (تسعیر)، تقابل آزادی اراده و ضرورت عدل اقتصادی

مسئله تسعیر یا قیمت‌گذاری دستوری، یکی از چالش‌برانگیزترین نقاط تلاقی فقه و اقتصاد است. دیدگاه مشهور فقها بر پایه اصل سلطنت و روایت «إنما البیع عن تراض»، بر عدم جواز تسعیر

۵-۳. طراحی مدل فقهی کاهش آسیب‌پذیری اقتصادی

این مبحث به دنبال ارائه یک الگو منسجم است که در آن فقه امامیه نه به عنوان مجموعه‌ای از احکام فردی، بلکه به عنوان یک «گفتمان تنظیم‌کننده» ظاهر می‌شود. هدف اصلی در این مدل، صیانت از «بیضه اسلام» (کیان جامعه اسلامی) از طریق کاهش ضریب آسیب‌پذیری معیشت عمومی است.

۵-۳-۱. مدل حمایتی (توزیع مجدد ثروت)، بازتولید قدرت خرید طبقات آسیب‌پذیر

در مهندسی مالی فقه امامیه، نهادهای مالی نظیر زکات، خمس و انفال، فراتر از تکالیف عبادی، به عنوان ابزارهای «بازتوزیع ثروت»^۱ عمل می‌کنند. بر اساس دیدگاه محقق حلی در شرائع الإسلام، هدف از وضع زکات، رساندن فقرا به مرحله «کفاف» است؛ مفهومی که ماهیتی پویا دارد و متناسب با تورم و سطح معیشت زمانه تغییر می‌کند (حلی، ۱۴۰۸، ج ۱، ۱۳۵). همچنین، انفال به عنوان ثروت‌های کلان ملی (معادن، جنگل‌ها و منابع زیرزمینی) در اختیار حاکم اسلامی قرار می‌گیرد تا طبق نظر شهید مطهری، به جای انباشت در دست طبقه مرفه، صرف ایجاد زیرساخت‌های عمومی و کاهش هزینه‌های ثابت زندگی برای اقشار ضعیف شود (مطهری، ۱۳۶۸، ۹۲). این نظام مالیاتی، با انتقال نقدینگی از لایه‌های راکد و ثروتمند به لایه‌های مصرف‌کننده، مانع از «انسداد گردش پول» در بدنه اقتصادی جامعه می‌شود.

تنظیم‌گرانه و پویا دارند. شهید صدر در نظریه «منطقه الفراغ»، این فضا را قلمرویی می‌داند که شارع تعیین تکلیف آن را به ولی امر واگذار کرده است تا بر اساس مقتضیات زمان، سیاست‌گذاری کند (صدر، ۱۴۲۴، ۶۳۰). در شرایط بحران اقتصادی، حاکم اسلامی می‌تواند با صدور احکام حکومتی، فراتر از قواعد عام فقهی، محدودیت‌هایی نظیر ممنوعیت صادرات کالاهای اساسی، سهمیه بندی، یا الزامات مالیاتی ویژه برای فعالیت‌های سوداگرانه وضع کند. این اختیارات، ریشه در ولایت بر مصلحت دارد؛ به این معنا که حفظ نظام اجتماعی و پیشگیری از فروپاشی معیشت اقشار آسیب‌پذیر، بر اطلاق قواعدی همچون سلطنت یا آزادی تجارت مقدم است (نراقی، ۱۴۱۷، ج ۲، ۴۱۰). از این منظر، مدل فقهی تنظیم بازار، مدلی منفعل نیست که تنها به نظارت پسینی بسنده کند، بلکه حاکمیت را به عنوان «مدیر کلان اقتصاد» می‌شناسد که موظف است با رصد مداوم «تراز آسیب‌پذیری»، از ابزارهای حکومتی برای صیانت از عدالت اجتماعی و ثبات بازار استفاده نماید.

در این مبحث، تبیین شد که فقه امامیه از طریق سه گام عملیاتی به مقابله با بحران می‌رود، ۱. توسعه موضوعی، تعمیم مفاهیمی مثل احتکار به تمامی نیازهای مدرن؛ ۲. مداخله واکنشی، پذیرش قیمت‌گذاری در صورت بروز اجحاف و انحصار؛ ۳. مهندسی پیشگیرانه، استفاده از احکام حکومتی برای مدیریت ساختاری بازار. این رویکرد، فقه را از یک مجموعه قواعد اخلاقی صرف، به یک نظام تنظیم‌گر کارآمد در حوزه حقوق عمومی تبدیل می‌کند.

¹. Wealth Redistribution

است. از منظر فقهی، هرگونه رفتاری که منجر به «اختلال نظام» در بازار شود، منکر محسوب شده و نهاد نظارتی مکلف به مداخله پیشگیرانه است. این رویکرد، امنیت پیش‌بینی‌پذیر بودن بازار را برای اقشار آسیب‌پذیر تضمین می‌کند و مانع از آن می‌شود که نوسانات عمدی قیمت، حقوق اولیه شهروندان در دسترسی به کالاهای اساسی را خدشه‌دار کند.

۵-۳-۲. پیشگیری از ربا و کنز، مقابله با انجماد سرمایه و سوداگری

بحران‌های اقتصادی اغلب ریشه در دو پدیده دارند، «ربا» که منجر به تورم هزینه‌ها می‌شود و «کنز» (انباشت غیرمولد) که نقدینگی را از بخش تولید خارج می‌کند. علامه طباطبایی در المیزان با تحلیل آیه کنز، بیان می‌دارد که حبس ثروت و خارج کردن آن از چرخه مصرف عمومی، جرمی علیه جامعه است (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۹، ۲۵۰). از سوی دیگر، ربا با ایجاد سود کاذب و بدون ریسک برای صاحبان سرمایه، باعث می‌شود که قیمت تمام‌شده کالا برای تولیدکننده افزایش یافته و این بار مالی مستقیماً بر دوش قشر ضعیف منتقل شود. آیت‌الله جوادی آملی ربا را عامل اصلی «فقدان برکت» در اقتصاد می‌داند که به معنای کاهش قدرت خرید واقعی جامعه در برابر حجم پول است (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ۳۲۰). فقه با تحریم این دو پدیده، به دنبال سوق دادن سرمایه‌ها به سمت «اقتصاد واقعی» و تولید است. از منظر تحلیل اقتصادی-فقهی، تحریم ربا و کنز یک «سیاست پولی ضدتورمی» است. ربا با افزایش غیرواقعی نقدینگی و کنز با کاهش سرعت گردش پول، هر دو باعث افزایش آسیب‌پذیری طبقات فرودست می‌شوند. مدل فقهی با مسدود کردن مسیرهای کسب سود غیرمولد،

در لایه تحلیل ساختاری، این مدل حمایتی به مثابه یک «تثبیت‌کننده خودکار»^۱ عمل می‌کند؛ بدین معنا که در زمان بحران و افزایش آسیب‌پذیری، با فعال‌سازی ظرفیت‌های مالی انفال و بازتوزیع خمس و زکات، قدرت خرید از دست رفته دهک‌های پایین را بازتولید کرده و از سقوط آن‌ها به زیر خط فقر مطلق جلوگیری می‌کند. در واقع، فقه با ابزار مالی، از «قطبی شدن جامعه» که بزرگ‌ترین تهدید برای امنیت حقوقی و اجتماعی است، پیشگیری می‌نماید.

۵-۳-۲. مدل نظارتی (حسبه نوین)، احیای نهاد حسبه در قالب سازمان‌های نظارتی مدرن

نظارت بر بازار در فقه، بر پایه نهاد «حسبه» استوار است که مأموریت آن «نظم‌بخشی به امور عامه» بدون نیاز به مطالبه خصوصی است. ابن‌اخوه در معالم القریه تبیین می‌کند که قلمرو حسبه، از نظارت بر کیفیت کالا و جلوگیری از احتکار تا ممانعت از ایجاد تبانی در قیمت‌گذاری را در بر می‌گیرد (ابن‌اخوه، ۱۹۳۸، ۵۴). در بازخوانی نوین، این نهاد باید از یک مأمور ساده به یک «سازمان تنظیم‌گر حکومتی» با اختیارات فقهی تبدیل شود. بر اساس مبنای سید محمد کلانتر، حاکمیت موظف است در زنجیره تأمین کالا مداخله کرده و با حذف واسطه‌های زائد و رانت‌های اطلاعاتی، از «اجحاف در حق مصرف‌کننده» جلوگیری کند (کلانتر، ۱۴۱۰، ج ۳، ۱۱۲). این مدل نظارتی، بر «شفافیت» و «عدالت معاوضی» تأکید دارد تا ریسک سوداگری برای دلالتان افزایش یابد.

تحلیل نهایی نشان می‌دهد که «حسبه نوین» در پی جایگزینی نظارت نهادی به جای نظارت فردی

^۱. Automatic Stabilizer

تنها گناه، بلکه نوعی «تعدی به حقوق عامه» تلقی می‌شود؛ چرا که در شرایط بحران و کمبود کالا، مصرف بیش از حد توسط یک طبقه، منجر به افزایش قیمت و خروج کالا از دسترس طبقه آسیب‌پذیر می‌گردد. حاکمیت می‌تواند با ترویج فرهنگ «اقتصاد در معیشت» (به تعبیر روایات، الاقتصاد نصف العیش)، تقاضای کاذب را در زمان بحران مدیریت کرده و مانع از هجوم به بازارها برای کالاهای غیرضروری شود.

در تحلیل راهبردی این بخش، قناعت نه یک توصیه اخلاقی فردی، بلکه یک «استراتژی پایداری ملی» است. زمانی که جامعه از نظر اخلاقی به سطح «کفاف» قانع باشد، منحنی تقاضا در برابر تکانه‌های قیمتی دچار «کشش‌ناپذیری» نمی‌شود. در واقع، اخلاق فقهی با سرکوب «مصرف‌گرایی تظاهری»، از تورم ناشی از فشار تقاضا جلوگیری کرده و یک «سپر دفاعی فرهنگی» در برابر تحریم‌ها و بحران‌های عرضه‌ای ایجاد می‌کند که نتیجه‌ی مستقیم آن، حفظ ثبات معیشتی برای فقرا است.

۴-۲. استقرار عدالت معاوضی، تضمین برابری در قراردادهای الحاقی و الکترونیک

در اقتصاد دیجیتال و نوین، قراردادها از حالت مذاکره‌ای خارج شده و به شکل «الحاقی» درآمد‌اند؛ جایی که یک طرف (بانک، پلتفرم، یا کارتل بزرگ) شرایط را تحمیل می‌کند و طرف ضعیف (مصرف‌کننده) تنها حق انتخاب «پذیرش یا رد» دارد. علامه حلی در تذکره الفقهاء بر لزوم «توازن در معاوضه» و نفی «غرر» (ابهام و خطر) تأکید می‌ورزد (حلی، ۱۴۱۴، ج ۱۰، ۶۵). بر اساس قاعده «نفی ضرر»، هرگونه شرط قراردادی که منجر به تضییع حقوق طرف ضعیف یا ایجاد

سرمایه‌داران را مجبور به مشارکت در ریسک تولید می‌کند که نتیجه آن افزایش اشتغال، ثبات قیمت‌ها و در نهایت «کاهش ضریب جینی» و آسیب‌پذیری کلان اقتصادی است.

این مبحث به خوبی نشان می‌دهد که مدل فقهی کاهش آسیب‌پذیری بر یک «دیالکتیک میان حمایت و نظارت» استوار است. یعنی از یک سو با ابزارهای مالی (خمس و زکات) به حمایت از طبقه ضعیف می‌پردازد و از سوی دیگر با ابزارهای حاکمیتی (حسبه و تحریم ربا) ساختار بازار را به نفع عدالت معاوضی تنظیم می‌کند.

۴-۵. راهکارهای عملیاتی برآمده از مدل فقهی

در این مرحله از پژوهش، از لایه‌ی ساختارها (مبحث سوم) به لایه‌ی «کنشگری و اجرا» وارد می‌شویم. مدل فقهی برای کاهش آسیب‌پذیری، تنها به اصلاح نهادها بسنده نمی‌کند، بلکه با بازتعریف رفتارهای فردی و قواعد قراردادی، به دنبال ایجاد یک «زیست‌بوم اقتصادی تاب‌آور» است.

۴-۵-۱. مدیریت تقاضا و ترویج قناعت، اخلاق اقتصادی به عنوان مکمل قواعد حقوقی

در نظام‌های مادی، مدیریت بازار صرفاً از طریق ابزارهای پولی و مالی (نرخ بهره و مالیات) انجام می‌شود، اما مدل فقهی امامیه، «اخلاق اقتصادی» را به عنوان یک «اهرم تنظیم‌گر تقاضا» به کار می‌گیرد. بر اساس دیدگاه راغب اصفهانی در الذریعة إلى مکارم الشریعة، قناعت به معنای فقر یا نخوردن نیست، بلکه به معنای «بهبینه‌سازی مصرف» و ایستادگی در برابر «تقاضای القایی» است (راغب اصفهانی، ۱۴۰۷، ۲۷۶). از منظر فقهی، اسراف و تبذیر (تجاوز از حد نیاز در مصرف) نه

«سبیل» (راه تسلط) ایجاد شده است که شرعاً باید مسدود گردد. راهکار عملیاتی، تدوین قوانین ضدتراست بر پایه فقهی است که به حاکم اجازه می‌دهد انحصارات را شکسته، اموال احتکار شده را به بازار تزریق کرده و از تشکیل هسته‌های قدرت که می‌توانند دولت را در تصمیم‌گیری‌های معیشتی تحت فشار قرار دهند، جلوگیری کند. تحلیل این بخش بیانگر آن است که «نفی سبیل داخلی»، ستون فقرات «استقلال اقتصادی شهروندان» است. انحصار، نه تنها کارایی بازار را از بین می‌برد، بلکه با ایجاد «دولت در دولت»، حاکمیت قانون و عدالت اجتماعی را به مسلخ می‌برد. راهکار فقهی با تمرکز بر «تکثر تأمین‌کنندگان» و «شفافیت رقابتی»، مانع از آن می‌شود که معیشت توده‌ها به گروگان منافع باندهای ثروت درآید. این رویکرد، بالاترین سطح از «آسیب‌زدایی اقتصادی» را از طریق توزیع قدرت انتخاب در میان مردم فراهم می‌کند. بر این اساس می‌توان گفت که در صورت پذیرش توسعه مفهومی قاعده نفی سبیل به عرصه روابط اقتصادی داخلی، این قاعده می‌تواند به‌عنوان یکی از مبانی نظری برای حمایت از استقلال اقتصادی شهروندان مورد توجه قرار گیرد. در چنین تفسیری، شکل‌گیری انحصارات اقتصادی که به تمرکز قدرت در دست گروه‌های محدود و کاهش قدرت انتخاب عمومی منجر می‌شود، می‌تواند از منظر کارکردی نوعی زمینه سلطه تلقی گردد. از این منظر، سیاست‌هایی مانند جلوگیری از تمرکز شدید بازار، تقویت تکثر عرضه‌کنندگان و ارتقای شفافیت رقابتی، ابزارهایی برای پیشگیری از شکل‌گیری روابط سلطه‌آمیز در ساختار اقتصادی محسوب می‌شوند. با این حال، باید توجه داشت که این برداشت مبتنی بر توسعه مفهومی قاعده

قدرت نابرابر در چانه‌زنی شود، از نظر فقهی مخدوش است. راهکار عملیاتی فقه در اینجا، مداخله حاکمیت برای «استانداردسازی شروط قراردادی» و ابطال شروط ناعادلانه‌ای است که هزینه‌های ریسک را به دوش مصرف‌کننده نهایی منتقل می‌کند. این اقدام، امنیت حقوقی متهمان اقتصادی و مصرف‌کنندگان را در برابر غول‌های تجاری تضمین می‌کند.

تحلیل نهایی نشان می‌دهد که استقرار عدالت معاوضی، به معنای «دموکراتیزه کردن قراردادها» است. فقه امامیه با ابزار «خیار غبن» و «نفی غرر»، مانع از آن می‌شود که نابرابری اطلاعاتی و اقتصادی، به «استثمار قانونی» تبدیل شود. در واقع، حاکمیت با نظارت بر قراردادهای بزرگ، توازن را به بازار بازمی‌گرداند تا از انتقال ناعادلانه‌ی ثروت از جیب دهک‌های پایین به سمت صاحبان پلتفرم‌ها و بنگاه‌های بزرگ جلوگیری کند؛ این امر مستقیماً ضریب آسیب‌پذیری قراردادی را در جامعه کاهش می‌دهد.

۳-۴-۵. مقابله با انحصارات (قاعده نفی سبیل داخلی)، جلوگیری از سلطه گروه‌های خاص

قاعده «نفی سبیل» معمولاً در روابط بین‌الملل (عدم سلطه کافر بر مسلمان) مطرح می‌شود، اما در یک خوانش نوین و مترقی، این قاعده در امور داخلی نیز جاری است. میرزا نائینی در تنبیه الأئمه و تنزیه المله اشاره می‌کند که استبداد اقتصادی و انحصار ثروت در دست عده‌ای خاص، مصداق «عبودیت غیرخدا» و سلطه ناروا است (نائینی، ۱۳۸۲، ۴۵). هرگاه یک گروه یا «خاندانسالاری اقتصادی» با قبضه کردن منابع یا ابزارهای توزیع، بر معیشت مردم مسلط شوند،

انطباق قواعد کلی با شرایط متغیر اجتماعی و اقتصادی قابل فهم است. بر این اساس، پیشنهاد می‌شود که این مدل نظری به سطح سیاست‌گذاری تقنینی و نهادی ترجمه شود؛ بدین معنا که قانون‌گذار با تدوین چارچوب‌های شفاف برای مداخله تنظیم‌گرانه، معیارهای تحقق «عسرت عمومی» و «اخلال در عدالت معاوضی» را به صورت عینی و قابل سنجش تعریف کند تا مداخله حاکمیت از حالت سلیقه‌ای خارج شده و در مدار ضابطه‌مندی قرار گیرد. همچنین احیای کارکرد «حسبه» در قالب نهادهای نظارتی تخصصی - با بهره‌گیری از داده‌های اقتصادی و سازوکارهای پایش مستمر بازار - می‌تواند پیوند میان فقه و حکمرانی اقتصادی را تقویت کند. بدین ترتیب، الگوی پیشنهادی نه تنها در سطح نظری باقی نمی‌ماند، بلکه به یک چارچوب عملی برای تحقق هم‌زمان کارایی بازار و عدالت اجتماعی در ساختار اقتصادی معاصر تبدیل خواهد شد.

۷. سهم نویسندگان

همه نویسندگان بصورت مساوی در تهیه این پژوهش مشارکت داشته‌اند.

۸. تضاد منافع

در این پژوهش هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

نفی سبیل است و از آنجا که کاربرد سنتی این قاعده عمدتاً در روابط میان مسلمانان و غیرمسلمانان طرح شده است، تعمیم آن به حوزه تنظیم رقابت اقتصادی مستلزم استدلال فقهی دقیق‌تر و اتکای بیشتر به سایر قواعد مرتبط با منع اضرار و عدالت در معاملات خواهد بود.

۶. نتیجه

نتایج پژوهش حاکی از آن است که در چارچوب فقه امامیه، مواجهه با پیچیدگی‌های اقتصاد معاصر نه به پذیرش اقتصاد کاملاً دستوری می‌انجامد و نه به رهاسازی کامل سازوکارهای بازار. در این چارچوب، اصل سلطنت به‌عنوان مبنای اولیه اعتبار اراده و مالکیت خصوصی شناخته می‌شود، اما هم‌زمان از طریق قواعدی مانند لاضرر و ملاحظات مرتبط با مصلحت عمومی محدود و تنظیم می‌گردد. بر این اساس، بازار به‌عنوان سازوکاری برای تخصیص منابع و تولید ثروت پذیرفته می‌شود، در حالی که امکان مداخله حاکمیت در شرایطی که کارکرد بازار به بروز نابرابری‌های شدید، عسرت عمومی یا اختلال در عدالت معاوضی منجر شود، در قالب ابزارهایی چون احکام حکومتی و نهادهای نظارتی پیش‌بینی شده است. در این الگو، آسیب‌پذیری اقتصادی بیشتر به‌عنوان پیامد برخی نارسایی‌های ساختاری در روابط اقتصادی تلقی می‌شود که در چارچوب قواعد فقهی مرتبط با منع ربا، کنز و انحصار قابل مدیریت یا اصلاح دانسته شده‌اند. در سطح تحلیلی، این مجموعه قواعد را می‌توان به‌مثابه الگویی هنجاری تفسیر کرد که تلاش دارد میان کارایی اقتصادی و ملاحظات عدالت توزیعی نوعی تعادل برقرار کند. در این چارچوب، مفهوم مصلحت نه به‌عنوان ابزاری برای عدول از قواعد شرعی، بلکه به‌عنوان سازوکاری تفسیری برای

منابع

منابع فارسی

- جوادی آملی، عبدالله. ربا در اسلام. قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۹.

منابع عربی

- ابن اخوه، محمد بن محمد. معالم القرية في أحكام الحسبة. كمبريج، چاپ لایوی لادویگ، ۱۹۳۸ م.

- انصاری، مرتضی. المكاسب. قم، دارالکتب الاسلامیة، ۱۴۱۵ ق.

- انصاری، مرتضی بن محمد امین. فرائد الأصول (مشهور به رسائل). قم، مجمع الفكر الإسلامی، ۱۴۱۵ ق.

- حر عاملی، محمد بن حسن. وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة. قم، مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، ۱۴۰۹ ق.

- حکیم، سید محسن. مستمسک العروة الوثقی. قم، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۴ ق.

- حلی، حسن بن یوسف (علامه حلی). تذکره الفقهاء. قم، مؤسسه آل البيت (ع)، ۱۴۱۴ ق.

- حلی، نجم‌الدین جعفر بن حسن (محقق حلی). شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام. قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۸ ق.

- خمینی، روح‌الله. کتاب البیع (۲ جلد). تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۰۹ ق.

- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. الذریعة إلى مکارم الشریعة. قاهره، دار الصحوة، ۱۴۰۷ ق.

- شهیدی تبریزی، میرزا فتاح. هدیة الطالب إلى شرح المكاسب. قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۳۷۵.

- صدر، سید محمدباقر. اقتصادنا (در مجموعه آثار شهید صدر). قم، پژوهشگاه علمی-تخصصی شهید صدر، ۱۴۲۴ ق.

- طباطبایی یزدی، سید محمدکاظم. العروة الوثقی. بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۹ ق.

- طباطبایی، سید محمدحسین. المیزان فی تفسیر القرآن. بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۰ ق.

- طوسی، محمد بن حسن. المبسوط فی فقه الإمامیة. تهران، المکتبة المرتضویة، ۱۳۸۷ ق.

- کلانتر، سید محمد. کتاب البیع (تقریرات درس امام خمینی). تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۴۱۰ ق.

- کلینی، محمد بن یعقوب. الکافی، تحقیق علی اکبر غفاری. تهران، دارالکتب الإسلامیة، ۱۴۰۷ ق.

- ماوردی، ابوالحسن علی بن محمد. الأحكام السلطانیة والولايات الدینیة. قاهره، دارالحدیث، ۱۴۰۶ ق.

- مطهری، مرتضی. نظری به نظام اقتصادی اسلام. تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۶۸.

- مغنيه، محمدجواد. فقه الإمام جعفر الصادق (ع). بيروت، دار التيار الجديد، ١٤٢١ق.
- مكارم شيرازى، ناصر. أنوار الفقاهة (كتاب البيع). قم، انتشارات مدرسه اميرالمؤمنين (ع)، ١٤٢٥ق.
- مكارم شيرازى، ناصر و همكاران. القواعد الفقيهية. قم، مدرسه الامام على بن ابى طالب (ع)، ١٤٢٧ق.
- موسوى بجنوردى، سيد محمد. القواعد الفقيهية. قم، نشر الهادى، ١٤١٩ق.
- موسوى خمينى، سيد روح الله. تحرير الوسيلة. تهران، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى (ره)، ١٤٢١ق.
- نائينى، محمدحسين. تنبيه الأمة و تنزيه الملة. تهران، بوستان كتاب (با مقدمه سيد جواد ورعى)، ١٣٨٢.
- نجفى، محمدحسن. جواهر الكلام فى شرح شرائع الإسلام. بيروت، دار إحياء التراث العربى، ١٤٠٤ق.
- نراقى، مولى احمد بن محمدمهدي. عوائد الأيام فى بيان قواعد الأحكام. قم، مركز الأبحاث والدراسات الإسلامية، ١٤١٧ق
عربى.

